Journal of Literary and Social Research

Online ISSN: 3115-879X

Journal Homepage: sipl.gu.ac.ir

Golestan University

Re-reading the Fictional Characters of Samad Behrangi in the Short Stories The Little Black Fish and Olduz and the Crows Based on Glasser's Choice Theory

Sahar Sharifi [1], Seyed Ali Ghasemzadeh [2] ✉

1. *Department of Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran*
Email: saharsharifi8731@gmail.com
2. (Corresponding Author) *Department of Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran*
Email: s.a.ghasemzadeh@hum.ikiu.ac.ir

ARTICLEINFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received:
11 July 2026
Received in revised form:
30 August 2026
Accepted:
4 October 2026
Available online:
9 November 2026

Keywords:
Socio-Political Literature,
Choice Theory,
Samad Behrangi,
William Glasser.

ABSTRACT

Re-reading the works of writers who, owing to a particular political ideology and creed, have taken steps to employ the capacities of fictional literature for individual and social awareness, and who have been style-setting and trend-creating figures in the field of allegorical and political fiction, can be highly valuable and illuminating for understanding the social taste of Iranian intellectual classes during a specific historical period and for identifying the reasons behind the intellectual appeal of and public reception toward the works of those writers. Samad Behrangi is one of those important and prominent writers. An examination of his views through his outstanding short stories and a critical reading of Behrangi's thought through the lens of psychological criticism can reveal another layer of his perspectives. This essay, centered on William Glasser's Choice Theory—which emphasizes the quality of satisfying the five basic human needs, freedom of choice, perception of reality, and acceptance of responsibility—has endeavored, using a descriptive-analytical method, to re-read the fictional characters of The Little Black Fish and Olduz and the Crows—works that possess a socio-political theme ostensibly for child and adolescent audiences and inwardly for adults—within the context of reality-based psychology and individual freedom, examining the extent of their responsibility and capacity for choice and the manner of their efforts toward the realization or satisfaction of basic needs. The results of the research indicate that the agency of the main characters in the short stories The Little Black Fish and Olduz and the Crows, based on Glasser's Choice Theory, is directed toward the pursuit of freedom and the satisfaction of the need for power and achievement. The need for freedom is a fundamental and transcendental need, yet it is the lost need of a society preoccupied with fulfilling primary needs such as "the need for survival," "the need for fun," and "the need for love and belonging"; and this is the fundamental issue underlying Samad Behrangi's socio-political creed for constructing an Iranian utopia and delineating a desirable world.

Citation: Sharifi, S., & Ghasemzadeh, S. A. (2026). Re-reading the Fictional Characters of Samad Behrangi in the Short Stories The Little Black Fish and Olduz and the Crows Based on Glasser's Choice Theory. *Journal of Literary and Social Research*, 5 (16), 59-74.
http://doi.org/10.30488/sipl.2026.582217.1199

© The Author(s)

Publisher: Golestan University Press

مجله پژوهش‌های ادبی و اجتماعی

شاپا الکترونیکی: ۳۱۱۵-۸۷۹X

Journal Homepage: sipl.gu.ac.ir

بازخوانی شخصیت‌های داستانی صمد بهرنگی در داستان کوتاه ماهی‌سیاه کوچولو و اولدوز و قصهٔ کلاغ‌ها بر اساس تئوری انتخاب گلسر

سحر شریفی [۱]، سید علی قاسم زاده [۲]✉

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران. رایانامه: saharsharifi8731@gmail.com

۲- نویسنده مسئول، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)، قزوین، ایران. رایانامه: s.a.ghasemzadeh@hum.ikiu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۵/۰۴/۲۰

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۵/۰۶/۰۸

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۵/۰۷/۱۴

تاریخ چاپ:
۱۴۰۵/۰۸/۱۸

واژگان کلیدی:
ادبیات سیاسی- اجتماعی، تئوری انتخاب، صمد بهرنگی، ویلیام گلسر.

چکیده

بازخوانی آثار نویسندگانی که به سبب داشتن ایدئولوژی خاص سیاسی و مرامی از ظرفیت‌های ادبیات داستانی برای آگاهی فردی و اجتماعی گام برداشته و در حوزهٔ ادبیات داستانی تمثیلی و سیاسی صاحب سبک و جریان‌ساز بوده‌اند، می‌تواند برای شناخت ذائقهٔ اجتماعی طبقات روشنفکر ایرانی در دورهٔ خاص تاریخی و شناسایی دلایل جاذبهٔ فکری و اقبال عمومی به آثار آن نویسندگان بسیار ارزشمند و راهگشا باشد. صمد بهرنگی یکی از آن نویسندگان مهم و برجسته است. واکاوی دیدگاه‌های او از خلال داستان‌های کوتاه برجستهٔ او و خوانش انتقادی افکار بهرنگی از دریچهٔ نقد روان‌شناختی می‌تواند لایهٔ دیگری از دیدگاه‌های او را برملا کند. این جستار با محوریت تئوری انتخاب ویلیام گلسر –که بر کیفیت ارضای پنج نیاز اساسی انسان، آزادی انتخاب، درک واقعیت و پذیرش مسئولیت تأکید دارد– تلاش کرده است با روش توصیفی- تحلیلی شخصیت‌های داستانی «ماهی سیاه کوچولو» و «اولدوزو کلاغ‌ها» –که تم سیاسی- اجتماعی برای مخاطبان کودک و نوجوان در ظاهر و برای بزرگسالان در باطن دارد– در بستر روان‌شناسی واقعیت‌گرا و آزادی فردی، میزان مسئولیت‌پذیری و انتخابگری و چگونگی تلاش آن‌ها در راه تحقق یا ارضای نیازهای اساسی بازخوانی کند. از نتایج پژوهش برمی آید که کنشگری شخصیت‌های اصلی داستان‌های کوتاه ماهی سیاه کوچولو و قصهٔ اولدوز و کلاغ‌ها بر اساس نظریهٔ انتخاب گلسر ناظر بر تلاش برای رسیدن به آزادی و ارضای نیاز به قدرت و پیشرفت است. نیاز به آزادی، نیاز اساسی و استعلایی اما گم‌گشتهٔ جامعه‌ای است که در فکر برآوردن نیازهای اولیه چون «نیاز به بقا» و «نیاز به تفریح» و «نیاز به محبت و تعلق» گرفتار مانده است و این مسئلهٔ اساسی مرام سیاسی – اجتماعی صمد بهرنگی برای ساخت آرمان‌شهر ایرانی و ترسیم دنیای مطلوب است.

استناد: شریفی، سحر و قاسم زاده، سید علی. (۱۴۰۵). بازخوانی شخصیت‌های داستانی صمد بهرنگی در داستان کوتاه ماهی‌سیاه کوچولو و اولدوز و قصهٔ کلاغ‌ها بر اساس تئوری انتخاب گلسر. *مجله پژوهش‌های ادبی و اجتماعی*، ۵ (۱۶)، ۹۰-۷۵.

http://doi.org/10.30488/sipl.2026.582217.1199

© نویسندگان

ناشر: انتشارات دانشگاه گلستان

مقدمه

شاید بتوان گفت که آثار داستانی دههٔ چهل، این دوره را به سیاسی‌ترین دورهٔ ادبیات معاصر ایران تبدیل کرد.گسترده‌تر شدن فعالیت‌های اجتماعی و نفوذ گستردهٔ حزب توده و سازمان‌هایی چون چریک‌های فدایی خلق ایران و گرایش اغلب روشنفکران و نخبگان ادبی به فعالیت‌های سیاسی در غلبهٔ ماهیت سیاسی ادبیات داستانی آن دهه بی‌تأثیر نبوده است. در این میان، آثار برخی مانند صمد بهرنگی به سبب تشخص سبکی و نهراسیدن از طرح عقاید سیاسی و مرامی بیشتر مورد توجه جامعه قرار می‌گرفت. استفادهٔ بهرنگی از ظرفیت اقناعی داستان کوتاه و اهمیت این گونهٔ داستانی جدید در ابلاغ سریع و فشردهٔ مرام نامهٔ سیاسی و افق‌های ذهنی نشأت گرفته از نگرش حزبی به‌ویژه با زبان کودکانه و تمثیلی تیزهوشی او را نسبت به هم‌قطاران خود نشان می‌دهد؛ زیرا هم داستان کوتاه برای طرح یک گفتمان و صدای خاص از رمان–که عرصهٔ چندصدایی است– مناسب‌تر است و هم به قول فرانک اوکانر[1] نویسندگان داستان کوتاه از رمان‌نویسان هنرمندترند؛ چراکه داستان کوتاه نویس مانند میناتوریست است و بایست در کمترین زمان با انتخاب برشی کوتاه رویدادی را روایت کنند که در مخاطب تأمل و تفکر ایجاد کند (اوکانر، ۱۳۸۱: ۲۸). بهرنگی به خوبی از محدودیت های رمان برای طرح صداهای گوناگون در جامعهٔ بسته آگاه است، بنابراین از داستان کوتاه–که مختص جوامع بسته است– برای طرح مرام نامهٔ جنبش چریکی در دههٔ چهل استفاده می‌کند.

صمد به اقرار اغلب محققان به ادبیات متعهد و ملتزم باور داشت (ر.ک: محمدی و همکاران، ۱۳۸۱: ۳۱). لذا از داستان به مثابهٔ ابزاری برای آگاهی و شورانگیزی مخاطبان بهره می‌گرفت. داستان‌های کوتاه بهرنگی اغلب استعاره‌ای سیاسی از وضعیت جامعهٔ ایرانی بود؛ چنانکه در داستان کوتاه *ماهی سیاه کوچولو* به خوبی این موضوع آشکار است. وی که از بی‌تفاوتی افراد نسبت به سرنوشت جامعهٔ خویش گله‌مند است، راه چارهٔ تحول را در آموزش قشر نوجوان می‌بیند؛ تربیت و پرورش نسلی که می‌توان با ایمان به آن‌ها جامعه را از خمود و احساس تفرد له شده رها ساخت و به مرزهای آگاهی و اقدام واداشت. برای صمد اغلب شخصیت‌های داستانی چون ماهی سیاه کوچولو نماد روشنفکرانی برای رسیدن به جامعهٔ آرمانی بی‌طبقه است. از این رو، بهرنگی مخاطبان نوجوان را با این نمادها و استعاره ها به سوی آیندهٔ آرمانی و آزاد از نظام سلطه هدایت می‌کند.

با وجود آنکه بررسی، ردیابی و تحلیل اندیشه های سیاسی بهرنگی از مناظر گوناگون قابل تحقق است؛ تطبیق آثار او با نظریه‌های روان‌شناختی جدیدتر که بتواند متناسب با فلسفهٔ سیاسی‌اش، مراحل بیداری و آگاهی و تحرک و شورانگیزی مخاطبان را از طریق هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌های اصلی داستان هایش بازخوانی کند، امری ضروری است. زیرا شخصیت‌های محوری در داستان‌های بهرنگی «نه تنها بازتابی از خویشتن او، بازتابی از شبکهٔ پیچیدهٔ روابط انسانی» در جامعه نیز هستند (ر.ک: محمدی و همکاران، ۱۳۸۱: ۱۱۱). رویکردهای امروزی در تحلیل‌های روان‌شناسانه به خوبی می‌تواند ظرفیت‌های بلاغی داستان‌های کوتاه را برای بازنمایی و فهم استعاره‌های سیاسی و راز جذابیت و مقبولیت داستان‌های تمثیلی بهرنگی را برای قشرهای مختلف به‌ویژه نسل‌های دانش‌آموزی و دانشجویی آشکار سازد.

در دو سه دهه اخیر با دامنه‌دار شدن تحقیقات دانشگاهی، گرایش به رویکردهای انتقادی و کاربست عملی آرای علمی در بازخوانی و تفسیر و تحلیل آثار بهرنگی به موازات پژوهش‌های نظری و بنیادین دربارهٔ افکار و اندیشه‌ها و سبک نویسندگی او روز به روز گسترش یافته است. از نگارش کتاب «*یادمان صمد*» نوشتهٔ درویشیان (۱۳۸۰) تا «*صمد؛ ساختار یک اسطوره*» از محمد محمدی و علی عباسی (۱۳۸۱) نمونه‌هایی از این تلاش‌ها به شمار می‌روند که نویسندگان آن‌ها

1 Frank O'Connor

سعی کرده‌اند تحلیلی ساختاری از داستان‌های بهرنگی و چگونگی تکوین و تدوین اندیشه‌های او در داستان‌های کوتاه ارائه دهند.

پژوهش در آثار بهرنگی و عرضهٔ آن‌ها در قالب مقالات ادبی هم کم نیستند و هر محققی بسته به نوع علاقه و تخصص و مسئلهٔ ذهنی خود کوشش کرده است از منظری خاص بدان ورود کند؛ چه مقالاتی که چندان با رویکرد منتخب ما در مقالهٔ حاضر هم‌راستا نیستند و هم‌پوشانی ندارند؛ مثل «نقش و کارکرد داستانی قهرمانان، شریران و یاریگران در قصه‌های صمد بهرنگی بر اساس نظریهٔ پراپ» از سرمدی و جنگی قهرمان (۱۳۹۵) و «نقد کهن‌الگویی سفر قهرمان در داستان *ماهی‌سیاه کوچولو* بر اساس نظریهٔ کمپبل و پیرسون» از عبدالله‌زاده برزو و ریحانی (۱۳۹۸) و چه تحقیقاتی که بر مبنای کاربست عملی آرای روان‌شناختی پیش‌تر به فهم اندیشه‌های بهرنگی و معرفی مختصات روانی شخصیت‌های داستانی او پرداخته‌اند؛ مانند «عقدهٔ ادیپ در آثار صمد بهرنگی» از دوران (۱۳۸۲) که تنها به بررسی و ردیابی ریشه‌های فرویدی اندیشه‌های بهرنگی پرداخته است یا «کیفیت بیداری قهرمان درون در داستان *ماهی‌سیاه کوچولو*» از قاسم‌زاده (۱۳۹۵) که در آن از منظر نظریهٔ بیداری قهرمان درون پیرسون- کی مار ابتدا تیپ کهن الگویی ماهی سیاه کوچولو بازشناسی شد و سپس نشان داده شد که چگونه شخصیت در فرایند شدن به کشف استعداهای درونی خود دست می‌یابد؛ پژوهش‌هایی که به خوبی نشان می‌دهد که با چارچوب نظری مقالهٔ حاضر متفاوت‌اند و هیچ هم‌پوشانی ندارند. مطالعه و جست‌وجو در پیشینهٔ گستردهٔ موضوع یادشده نشان می‌دهد که بازخوانی داستان‌های کوتاه بهرنگی از منظر روان‌شناسی واقعیت‌گرای ویلیام گلسر تحت عنوان تئوری انتخاب، رویکردی تازه و کاربردی برای واکاوی شخصیت‌های داستانی بهرنگی و تلاش برای فهم استعاری اندیشهٔ سیاسی اوست که تاکنون سابقه نداشته است و این جستار می‌تواند در معرفی این رویکرد روان‌شناختی و میزان توفیق آن در تحلیل و بازخوانی دیگر متون ادبی به‌ویژه ادبیات داستانی معاصر رهگشا باشد.

مبانی نظری

ویلیام گلسر[1]

گلسر روان‌پزشک مشهور معاصر و مبدع رویکرد واقعیت‌درمانی[2] و تئوری انتخاب[3] در علم روان‌شناسی است. او در سال ۱۹۶۱ رویکرد واقعیت‌درمانی را ابداع کرد و از سال ۱۹۸۰م. همت خود را برای یافتن پاسخ این پرسش که «چرا بسیاری از انسان‌ها در روابط خود ناخشنودند؟» متمرکز کرد. نظریهٔ او بر این ایده استوار است که انسان‌ها به صورت مداوم در حال انتخاب رفتارهایی هستند که به نیازهای اساسی آن‌ها پاسخ دهند. گلسر بر این باور است که رفتارهای ما ناشی از انتخاب‌های آگاهانه‌ای است که در پاسخ به نیازهای درونی‌مان می‌سازیم.

تئوری انتخاب بر این باور است که افراد مسئول انتخاب رفتارهایشان هستند و برای برآورده کردن نیازهای خود دست به انتخاب می‌زنند. با استفاده از این نظریه، می‌توان به کودکان آموزش داد که در زندگی خود شخصیت‌هایی انتخاب‌گر باشند و مسئولیت و عواقب انتخاب‌های خود را بپذیرند. این نظریه به کودکان می‌آموزد که چگونه تصمیمات فردی بر سرنوشت انسان تأثیر می‌گذارد. این رویکرد می‌تواند به کودکان کمک کند تا احساس کنترل بیشتری بر زندگی خود داشته باشند و مسئولیت‌پذیری را فرا گیرند. گلسر بر خلاف فروید، ریشه رفتارهای آدمی را در گذشته، کودکی و ضمیر

1William Glasser
2Reality therapy
3Choice theory

ناخودآگاه فرد جست‌وجو نمی‌کرد؛ بلکه ارادهٔ شخصی افراد را در مسئولیت‌گریزی و نادیده‌انگاری واقعیت‌های موجود و بروز رفتارهای متعدد، ملاک مهم‌تری می‌دانست. او معتقد بود که اتفاقات و رویدادهای گذشته افراد مهم‌اند؛ اما نه به میزانی که رفتارهای آتی فرد را تحت‌تأثیر قرار دهند.

گلسر معتقد است افراد همواره در جست‌وجوی راه‌هایی برای ارضای نیازهای خود هستند و این انتخاب‌ها به شکل‌گیری رفتارها و روابط آن‌ها منجر می‌شود. از نظر او، برخی از نیازهای انسانی در میان همهٔ افراد جامعه مشترک است. واقعیت‌درمانی به دنبال آن است که به این پرسش پاسخ دهد که چرا بسیاری از انسان‌های جهان، فارغ از جنسیت، ملیت، مذهب و عقاید ناخشنودند؟ پاسخ این پرسش این است که دلایل بسیار زیادی برای ناخشنودی افراد وجود دارد؛ اما تعداد ناخشنودان جهان قابل تأمل است. این امر باعث شد که گلسر سعی کند به فکر نجات انسان‌ها باشد. او معتقد است، هرآن‌چه از ما سر می‌زند یک رفتار است. همهٔ رفتارها از درون ما برانگیخته می‌شوند و معطوف به هدفی هستند. هدف هر رفتار ارضای یک یا چند نیاز از نیازهای پنج‌گانه ضروری انسان است. به‌طور معمول، هر انسانی در مواجهه با موقعیت‌های مختلف ممکن است احساس کند که نیازهای اساسی او مورد توجه قرار نگرفته و یا آن‌طور که انتظار دارد به آن پرداخته نشده است. در این صورت فرد برای ارضای نیازهای اساسی خود دست به رفتار می‌زند (گلسر:۱۳۹۰: ۱۴). هدف از این رفتار، ارضای نیازهای فردی است. این نیازها عبارت‌اند از: نیاز به بقا و زنده ماندن، عشق و احساس تعلق، قدرت و پیشرفت، آزادی و تفریح.

گلسر بر اصلاح روابط کنونی افراد تأکید دارد. «موضوع اصلی تئوری انتخاب دست زدن به انتخاب‌های بهتر است» (گلسر:۱۳۹۰: ۲۸۰). تئوری انتخاب، به چگونگی و چرایی انتخاب‌ها می‌پردازد. این نظریه تمام قد، در برابر نظریهٔ روان‌شناسی کنترل بیرونی می‌ایستد و درپی یافتن پاسخ این سؤال است: «دست کشیدن از کنترل بیرونی چگونه به ما کمک می‌کند تا با هم بهتر کنار بیاییم؟» (گلسر:۱۳۹۰: ۷۷). در این نظریه، برخلاف رویکرد کنترل بیرونی که بر نیروهای خارجی تأکید دارد، بر انتخاب‌های فردی و مسئولیت‌پذیری تأکید می‌شود. در این دیدگاه، رفتار انسان نتیجه انتخاب‌هایی است که برای دستیابی به نیازهای درونی انجام می‌شود. در تئوری انتخاب، افراد انتخاب می‌کنند که چگونه احساسات و رفتارشان را مدیریت کنند. این تئوری به افراد کمک می‌کند تا متوجه شوند که رفتارهایشان در نتیجه انتخاب‌های خودشان است و نه تحت‌تأثیر عوامل بیرونی. تئوری انتخاب به‌طور عمده به مسئولیت‌پذیری فردی و انتخاب‌های آگاهانه اشاره دارد.

به گفتهٔ گلسر گذشته افراد گرچه جزء جدایی ناپذیر زندگی فرد است، تأثیر چندانی در وضعیت کنونی ندارد. «گذشته هیچ‌گاه نمی‌تواند در زمان حال مزاحمت ایجاد کند، مگر اینکه ما انتخاب کنیم آن را در همه شرایط با خود حمل کنیم» (گلسر:۱۳۹۰: ۳۹۲). آن‌چه در وضعیت کنونی افراد موجب ناخشنودی آن‌ها می‌شود، رفتارهایی است که فرد آگاهانه انتخاب می‌کند. ما در زندگی خود رفتارهایی را انتخاب می‌کنیم که باعث شود مؤثرترین کنترل را بر زندگی خود داشته باشیم. نکته دیگر آن است که ما فقط مسئول رفتارهای خود هستیم و هیچ‌گونه مالکیتی بر انتخاب‌ها و رفتارهای دیگران نداریم.

مؤلفه‌های تئوری انتخاب

گلسر چهار مؤلفهٔ اساسی برای واقعیت درمانی بر اساس تئوری انتخاب در نظر می‌گیرد. این چهار مؤلفه عبارت‌اند از: نیازهای اساسی، رفتار کلی، دنیای ادراکی و دنیای مطلوب. در ادامه به بررسی این مؤلفه‌ها می‌پردازیم.

الف) نیازهای اساسی [۱]

- **نیاز به بقا و زنده ماندن[۲]:** این نیاز از بنیادی‌ترین نیازهای انسان است که ریشه در غریزه انسان دارد «همه موجودات زنده از لحاظ ژنتیکی طوری برنامه‌ریزی شده‌اند که برای بقای خود تلاش کنند. واژهٔ اسپانیولی Ganas (به معنای شور زندگی) بهتر از هر واژهٔ دیگری میل شدید به حفظ بقا را نشان می‌دهد» (گلسر:۱۳۹۰: ۷۵). این نیاز از ضروریات اولیهٔ زندگی است که شامل خوراک، پوشاک، بهداشت، سرپناه و امنیت است که به بقای فیزیکی فرد کمک می‌کنند.

- **نیاز به عشق و احساس تعلق:[۳]**این نیاز به روابط اجتماعی، دوست داشتن، دوست داشته شدن و ارتباطات انسانی اشاره دارد. افراد برای پاسخ به این نیاز خود، از روش‌های متفاوتی بهره می‌گیرند. بسیاری از افراد برای ارضای نیاز خود با دیگران هم‌دردی می‌کنند؛ از دیگران مراقبت می‌کنند و به دوستان و نزدیکان خود عشق می‌ورزند و در پی ایجاد روابط صمیمی‌اند. نیاز به عشق و احساس تعلق، ما را به جست‌وجوی رابطهٔ رضایت‌بخش با افراد خاص در تمام طول زندگی ترغیب می‌کند (گلسر:۱۳۹۰: ۶۹). طبق نظریهٔ انتخاب، روابط انسانی به‌طور مستقیم برکیفیت زندگی تأثیر می‌گذارند او چهار مؤلفهٔ محبت و توجه، احترام و پذیرش، حمایت و تبادل اطلاعات در روابط انسانی را معرفی می‌کند.

-**نیاز به قدرت و پیشرفت:[۴]**این نیاز به معنی تمایل انسان‌ها برای احساس کنترل و تأثیرگذاری بر محیط و دیگران است. «قدرت، به معنایی که انسان‌ها دنبال آن هستند، یعنی قدرت برای قدرت، خاص نوع انسان است» (گلسر:۱۳۹۰: ۸۴). افراد نیاز دارند که در فعالیت‌های خود موفق باشند، احساس قدرت کنند و بتوانند به اهداف خود دست یابند. این نیاز به‌طور مستقیم با احساس شایستگی و کنترل بر محیط در ارتباط است.گروهی از افراد با روش‌های مثبت به ارضا این نیاز می‌پردازند و گروهی با روش‌های منفی و ناپسند. گونهٔ مثبت ارضای این نیاز پذیرفتن مسئولیت رهبری، استفاده از دانش تخصصی برای نجات بشر و موجودات، انجام امور خیر و کمک به دیگران است. از اشکال منفی آن می‌توان به تحقیر و رنجاندن دیگران و ابراز تنفر و خشم اشاره کرد.

-**نیاز به آزادی:[۵]**نیاز به آزادی به معنای تمایل انسان به داشتن استقلال و اختیار در تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌هاست. از نظر گلسر «نیاز به آزادی یک نیاز تکاملی است که هدفش ایجاد توازن و تعادل بین نیاز تو به تلاش برای مجبور ساختن من به زندگی طبق میل تو و نیاز من به رهایی از این اجبار است» (گلسر:۱۳۹۰: ۸۸). آزادی به معنی توانایی کشف و درک واقعیت‌های اجتماعی از طریق داده‌های واقعی و تجربی است. او معتقد است خودمختاری از ویژگی‌هایی است که به فرد عزت نفس و احساس رضایت می‌دهد. افراد قادرند در موقعیت‌های مختلف خلاقانه عمل کنند و به انتخاب‌های تازه‌ای برسند. نداشتن احساس آزادی می‌تواند منجر به اضطراب، افسردگی و رفتارهای ضداجتماعی شود.

-**نیاز به تفریح:[۶]**تمایل انسان به انجام فعالیت‌هایی است که باعث شادی، نشاط در زندگی می‌شود. برآورده کردن این نیاز، زندگی افراد را از یک‌نواختی نجات می‌دهد و موجب یادگیری و افزایش کیفیت زندگی می‌شود. این نیاز بخشی از فرآیند ضروری حفظ سلامت روانی و عاطفی فرد است. «خنده و یادگیری، شالودهٔ روابط بلندمدت موفقیت‌آمیز است»

---

۱ Basic Needs

۲ Survival Need

۳ Love and Belonging Need

۴ Power and Achievement Need

۵ Freedom Need

۶ Fun Need

(گلسر:۱۳۹۰: ۹۱). همچنین می‌تواند کیفیت روابط اجتماعی و سلامت روان فرد را بهبود بخشد. افرادی که در پی ارضای این نیازند، احساس کنترل بیشتری بر زندگی خود دارند.

ب) دنیای ادراکی[1]

دنیای ادراکی از تصورات، باورها و تصاویر ذهنی منحصر به فرد افراد شکل می‌گیرد و بر رفتارهای فرد تأثیر می‌گذارد. این دنیای ذهنی بر اساس تجربیات زندگی، احساسات و محیط فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد. دنیای ادراکی نسبت به دنیای مطلوب ثبات بیشتری دارد. ادراکی در بیشتر مواقع به‌طور ناخودآگاه شکل گرفته و افراد در طول زمان دنیای ادراکی خود را بازنگری می‌کنند.

از دیگر ویژگی‌های دنیای ادراکی، انعطاف‌پذیری آن است. افراد می‌توانند با کسب تجربه‌های جدید و یادگیری، دنیای ادراکی خود را بازسازی کنند. دنیای ادراکی می‌تواند تصورات و برداشت‌های افراد را از اوضاع و روابط اجتماعی تحت‌تأثیر قرار دهد. این تصورات به انتخاب‌های فرد در مواجهه با نیازهای اساسی و رفتارهای روزمره تبدیل می‌شوند. دنیای ادراکی هر فرد از چندین مؤلفهٔ کلیدی تشکیل می‌شود که به‌طور مستقیم بر رفتار و تصمیم‌گیری او تأثیر می‌گذارند. این مؤلفه‌ها شامل تصورات و باورها، احساسات و عواطف، تجربیات گذشته و انتظارات از آینده است.

ج) دنیای مطلوب[2]

دنیای مطلوب مؤلفه‌ای حیاتی برای درک رفتار انسان‌هاست. این مفهوم به دنیای ایده‌آلی اشاره دارد که فرد برای خود ترسیم می‌کند و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند. دنیای مطلوب، به‌طور مستقیم با هدف‌ها، آرزوها و خواسته‌های فرد در ارتباط است. دنیای مطلوب قابل تغییر و تطبیق است؛ زیرا آرزوها، هدف‌ها و نیازهای فرد در گذر زمان تغییر می‌کنند و فرد می‌تواند اهدافی تازه برای خود تعیین کند. افراد تا زمانی این تصاویر را در دنیای مطلوب خود نگه می‌دارند که بختی برای تحقق آن‌ها داشته باشند.

د) رفتار کلی[3]

رفتار کلی به مجموعه رفتارهای فرد در دنیای واقعی اطلاق می‌شود، یعنی همان انتخاب‌هایی که فرد در زندگی روزمره‌اش انجام می‌دهد تا به نیازهای خود پاسخ دهد و به سوی دنیای مطلوب خود حرکت کند. رفتار کلی نتیجه انتخاب‌های فرد در مواجهه با نیازها و دنیای مطلوب است و به‌طور کلی فرد را در رسیدن به اهداف و برآورده کردن نیازهایش هدایت می‌کنند. درک این ابعاد می‌تواند به تحلیل رفتارها و انتخاب‌های انسان‌ها کمک کند. در ارزیابی رفتار کلی، میزان مسئولیت‌پذیری و واقعیت‌پذیری مورد بررسی قرار می‌گیرند.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، بنیادی و کاربردی و از نظر ماهیت، کیفی است. روش تحقیق مورد استفاده در این مقاله، توصیفی- تحلیلی است. در این روش، ابتدا مبانی نظری «تئوری انتخاب» ویلیام گلسر (شامل پنج نیاز اساسی، دنیای ادراکی، دنیای مطلوب و رفتار کلی) به عنوان چارچوب نظری تحقیق تبیین شده است. سپس داده‌های متنی از دو

1 Perceptual world
2 The ideal world
3 Total Behavior

داستان کوتاه «ماهی سیاه کوچولو» و «اولدوز و قصه کلاغ‌ها» اثر صمد بهرنگی به عنوان جامعه آماری (نمونه هدفمند) انتخاب و استخراج گردیده است.

در ادامه، شخصیت‌های اصلی این دو داستان (ماهی سیاه کوچولو، اولدوز، مادر ماهی سیاه و ننه‌کلاغ) بر اساس مؤلفه‌های تئوری انتخاب گلسر و در بستر روان‌شناسی واقعیت‌گرا و آزادی فردی مورد بازخوانی و تحلیل قرار گرفته‌اند. ابزار گردآوری اطلاعات در این پژوهش، روش کتابخانه‌ای و اسنادی (فیش‌برداری از متون داستانی و منابع نظری) است. تحلیل داده‌ها نیز به صورت کیفی و از طریق تطبیق رفتارها، انتخاب‌ها، مسئولیت‌پذیری و تلاش شخصیت‌ها برای ارضای نیازهای اساسی (به ویژه نیاز به آزادی، قدرت و پیشرفت) با مفاهیم نظریه گلسر انجام شده است تا لایه‌های پنهان اندیشه سیاسی–اجتماعی نویسنده و میزان کارآمدی این نظریه روان‌شناختی در تحلیل متون ادبی آشکار گردد.

یافته‌ها

تحلیل شخصیت‌های اصلی داستان اولدوز و قصهٔ کلاغ‌ها

خلاصهٔ داستان

قصهٔ *اولدوز*، قصهٔ دختربچه‌ای است که با پدر و نامادری‌اش زندگی می‌کند. نامادری او زنی سختگیر است که او را می‌آزارد. اولدوز که دوستان چندانی ندارد، احساس تنهایی و غمی جانکاه دارد. تنها دوست او یاشار است که نامادری از او خوشش نمی‌آید. روزها می‌گذرد و اولدوز در تنهایی خود به طبیعت و دنیای حیوانات پناه می‌برد. او با کلاغ‌هایی که به حیاط خانه‌شان می‌آیند دوست می‌شود. کلاغ‌ها که بر خلاف ظاهرشان مهربان و دانا هستند، اولدوز را به سفری خیالی و پرماجرا می‌برند. جایی که در آن خبری از ظلم، بی‌عدالتی و بدرفتاری نیست. در آن دنیای خیالی، کودکان آزادند و در روابط افراد دوستی و مهربانی حکم فرماست. روزی ننه‌کلاغ به خانه اولدوز می‌آید؛ اما نامادری او را می‌کشد. بعد از این اتفاقات، کلاغ‌ها همچنان قصد کمک به اولدوز را دارند. در این سفر یاشار، هم با آن‌ها همراه می‌شود. آن‌ها به کمک کلاغ‌ها تور محکمی می‌بافند و همراه کلاغ‌ها به شهر خیالی سفر می‌کنند. در پایان سفر، اولدوز با کوله باری از تجربه، آزادی، دوستی و عدالت به خانه برمی‌گردد. پس از این سفر روح او بیدار شده است. کلاغ‌ها به او یاد دادند که برای رسیدن به حقوق خود هرگز نباید تسلیم ظلم شود.

تحلیل شخصیت اولدوز

الف) نیازهای اساسی

در این داستان، بهرنگی به مسائلی چون حقیقت زندگی، مرگ و مبارزه با مشکلات می‌پردازد. فضای سرد و استبدادی و رنج‌آور خانه که با ایجاد انواع محدودیت‌ها و سلب آزادی فردی همراه است، اولدوز را بیش از هرچیز به فکر رهایی می کشاند. اولدوز برای درک اینکه باید عوامل بیرونی را از دخالت در سرنوشت خویش خارج کند، نیاز به درک واقعیت زندگی خود دارد. او ابتدا با انتخاب سفر فانتزی چرخشی[1]تلاش می‌کند (ر.ک: محمدی، ۱۳۷۸: ۲۱۹) از واقعیت‌های زندگی فرار کند؛ اما به کمک عناصر یاریگر چون کلاغ‌ها می‌آموزد چگونه مسئولیت‌پذیر باشد و واقعیت زندگی خود را بپذیرد با این تفاوت که در بازگشت از سفر راه رسیدن به آزادی و دفع ظلم را آموخته است. سفر برای او گواه بروز خصلت جست‌وجوگری است که به دنبال رهایی از محدودیت‌ها و کشف دنیای بزرگ‌تر است.

1Circular

کلاغ‌ها نمادهایی هستند که غیرمستقیم مخاطب را با مفاهیم فلسفی و انسانی آشنا می‌سازند. اولدوز در تلاش است تا از طریق ارتباط با کلاغ‌ها، به نیازهای اساسی خود چون نیاز به عشق و تعلق و سپس آزادی پاسخ دهد. این کار مکانیزمی برای جدایی از دنیای ادراکی به سوی دنیای مطلوب است. کشمکش‌های درونی اولدوز، نمادی از نیاز به آزادی و رشد فردی است. اولدوز علاوه بر محبت، در جست‌وجوی پاسخی برای سؤالات وجودی خود است. او باید با واقعیت زندگی خود سازگاری کند و به جای انزوا و احساس تنهایی بکوشد با انتخاب‌های درست، به خود بقبولاند که او تنهایی و ترس را انتخاب نخواهد کرد، بلکه می‌کوشد مسئولیت‌هایی جدید در زندگی خود بر عهده بگیرد. جذب محبت و عشق دیگران را به خود با عشق و وابستگی متقابل کسب خواهد کرد.

ب) دنیای مطلوب

دنیای مطلوب اولدوز دنیایی است که در آن به درک درستی از جهان پیرامون دست پیدا کند. او در پی آن است که در دنیای مطلوب خود روابط عاطفی محبت‌آمیزی را تجربه کند و قدرت بیشتری برای مدیریت بحران‌های زندگی و تعاملات خود به دست آورد. او در این راستا، به شخصیت‌های جانوری چون کلاغ‌ها پناه می‌برد. ارتباط با کلاغ‌ها برای او به منزلهٔ پناهگاهی در برابر واقعیت‌های تلخ زندگی است. او فکر می‌کند که این موجودات می‌توانند جایگزین آنچه در دنیای انسانی خود از دست داده است باشند؛ اما به تدریج متوجه می‌شود که دنیای واقعی او باید در تعاملات انسانی باشد که در آن درکی عمیق‌تر از آزادی و مسئولیت وجود دارد. این تجربه‌ها باعث بلوغ فکری اولدوز و ایجاد انتظاراتی خردمندانه‌تر از وضعیت موجود می‌شود. ایجاد فضای فانتزی در داستان زمینه‌ای برای جبران گسست عاطفی اولدوز در زندگی شخصی و ایده پردازی برای ترسیم دنیایی آرمانی با آزادی های مشروع است.

ج) واقعیت‌گرایی و مسئولیت‌پذیری

ابتدا اولدوز از واقعیت زندگی فرار می‌کند و خود را غرق در دنیای ایده‌آلش می‌سازد. او به جای روبه‌رو شدن با چالش‌های بیرونی، خیال‌پردازی می‌کند. دوستی او با کلاغ‌ها و سفر خیالی‌اش به دوردست‌ها، نشان‌دهندهٔ آن است که دنیای مطلوب او تا چه حد با واقعیت فاصله دارد؛ اما سفر فانتزی او به دنیای ذهنی موجب می‌شود تجاربی تازه به دست آورد و سبک زندگی حماسی و قهرمانانه را بیاموزد. اولدوز که ابتدا در ادراک ذهنی و شناختی ناشی از زیستن در وضعیت خانوادگی پرتنش از پذیرش مسئولیت انتخاب و رفتارش گریزان و بی‌اطلاع بود، در پایان سفر فانتزی موفق می‌شود به واقعیت بازگردد و مسئولیت رفتارهای خود را بپذیرد. او آموخته که کسی نمی‌تواند آزادی‌های مشروع دیگری را سلب کند مگر اینکه خود فرد اجازهٔ چنین کاری را بدهد. او در روابطش با کلاغ‌ها رؤیاهای بزرگی دارد؛ اما به‌تدریج متوجه می‌شود که دوستی با حیوانات نیز نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای عاطفی باشد. او با گذر زمان درمی‌یابد که باید خود را از بند آرزوهای غیرواقعی رها کند و به جهان انسانی و روابط آن بازگردد.

اولدوز طی سفر فانتزی خود، غیرمستقیم در حال آموختن مسئولیت‌پذیری است. او به نیازهای اساسی خود، آگاه است و می‌داند که وضعیت کنونی‌اش با نیازهای او در تضاد است. به‌همین دلیل، به دنبال راه حلی می‌گردد تا از این وضع خارج شود. راه‌حل او برای رهایی از این موقعیت، پناه بردن به دنیای خیالی است؛ اما این راه‌حل مسئولانه‌ای نیست. او وقتی با کلاغ‌ها ارتباط برقرار می‌کند، تلاش می‌کند تا مسئولیت احساسات و نیازهای خود را بر دوش دیگران بیندازد و آن‌ها را به عنوان جایگزین رابطهٔ انسانی در نظر می‌گیرد؛ اما پس از مدتی، متوجه می‌شود که هیچ‌کدام از موجودات دیگر نمی‌توانند مسئولیت‌های احساسی او را به عهده بگیرند. او یاد می‌گیرد که برای رسیدن به دنیای مطلوبش، باید خود را در مواجهه با واقعیت‌ها و نیازهای عاطفی‌اش مسئولانه‌تر عمل کند. اولدوز با توجه به سن کم و آسیب‌های عاطفی‌اش، هنوز

به مرحلهٔ پذیرش مسئولیت نرسیده است. او با به دست آوردن تجربه‌های جدید و مواجهه با محدودیت‌های روابط خود با کلاغ‌ها، به تدریج به درک کامل‌تری از مسئولیت‌پذیری و واقعیت‌پذیری می‌رسد.

تحلیل شخصیت ننه‌کلاغ

الف) نیازهای اساسی

ننه‌کلاغ، نقش راهنما را ایفا می‌کند. او فردی با تجربه و داناست که درکی عمیق از جهان و طبیعت پیرامونش دارد. او نمادی از حکمت زندگی و دانش درونی است. ننه‌کلاغ تلاش می‌کند ارتباط عاطفی عمیقی با اولدوز برقرار کند. هدف او از برقراری این ارتباط، کمک به تعالی اولدوز است. ننه‌کلاغ نیاز به قدرت خود را در قالب تأثیرگذاری بر دیگران و هدایت آن‌ها برآورده می‌کند. او اولدوز را به‌سمت رشد و درک بهتر از زندگی هدایت می‌کند. او از آزادی فکر و عمل برخوردار است. ننه کلاغ، به‌عنوان شخصیتی که درک عمیقی از دنیای اطراف خود دارد، تمایل بسیاری به راهنمایی دیگران دارد. او در ارتباطات خود با اولدوز، به‌دنبال برقراری ارتباط عاطفی، آموزش ارضای نیازهایی چون احساس امنیت روانی و ایجاد تعلق به دنیای بزرگ‌تر است. این ارتباط کمک می‌کند تا اولدوز از احساس تنهایی رهایی یابد و پذیرش عاطفی لازم را برای مواجهه با چالش‌های زندگی به دست آورد.

ب) دنیای مطلوب

دنیای مطلوب ننه‌کلاغ دنیایی است که در آن امنیت و حمایت از نسل‌های آینده برقرار باشد. ارزش‌های محوری او شامل آزادی، درک متقابل و همدلی است. او با بی‌عدالتی مخالف است و باور دارد که همهٔ افراد جامعه به یک اندازه حق انتخاب دارند. دنیای مطلوب او دنیایی است که روابط افراد بر اساس احترام و مهربانی شکل گیرد و همهٔ افراد به میزان یکسانی از حق آزادی برخوردار باشند.

ج) واقعیت‌گرایی و مسئولیت‌پذیری

ننه‌کلاغ شخصیتی واقع‌بین است؛ چرا که او به‌خوبی می‌داند که در دنیای طبیعی، بقا و حفاظت از نسل‌های آینده نیازمند حمایت است. او می‌داند که اولدوز در محیطی سرکوبگر و ناعادلانه زندگی می‌کند. این امر، نشان‌دهندهٔ آن است که او درک دقیقی از واقعیت دنیای بیرون دارد. او با واقعیت تلخ زندگی اولدوز همدلی می‌کند؛ اما آن را انکار نمی‌کند. او به جای دادن وعده‌های کودکانه به اولدوز، به او کمک می‌کند تا بتواند بهترین واکنش را در برابر چالش‌ها انتخاب کند. ننه‌کلاغ دنیای اطرافش را بدون افراط یا تفریط و بر پایهٔ فهم درست از روابط انسانی می‌بیند. او مرز رؤیا و واقعیت را می‌شناسد، از تخیل برای رشد روانی شخصیت‌ها استفاده می‌کند و درک درستی از موقعیت خود و دیگران دارد. او یکی از واقع‌بین‌ترین شخصیت‌های داستان است.

شخصیت ننه‌کلاغ به گونه‌ای است که در نقش راهنما از روش‌های مسئولانه‌ای برای برآورده کردن نیازهای اساسی شامل نیاز به محبت، قدرت به معنای اثرگذاری مثبت و آزادی بهره می‌برد. او به دیگران ازجمله اولدوز می‌آموزد تا مسئولیت انتخاب‌های خود را بپذیرد. ننه‌کلاغ ضمن همدلی با اولدوز، او را راهنمایی می‌کند و تصمیم‌گیری برای انتخاب رفتار مناسب را بر عهدهٔ خود او می‌گذارد. او در برابر جامعهٔ هم‌نوعان خود نیز نقش فعالی ایفا می‌کند. او شخصیتی تعامل‌گرا، همدل و همراه است که معتقد است باید مسیر درست را به افراد نشان دهد. او با پذیرش واقعیت، احترام به آزادی فردی، خودکنترلی و ارائهٔ راه‌کار مناسب به دیگران الگویی از شخصیت مسئولیت‌پذیر است.

تحلیل شخصیت‌های اصلی داستان ماهی‌سیاه کوچولو

خلاصهٔ داستان

ماهی‌سیاه کوچولویی در جویبار همراه مادر و دیگر ماهی‌ها زندگی می‌کرد. او برخلاف دیگر ماهی‌ها که به ترس و عادت خو گرفته بودند، محیط جویبار را کسل کننده و محدود می‌دانست. روزی تصمیم گرفت علی‌رغم میل مادرش برای شناختن دنیایی تازه به راه افتد. او در طول مسیر با شخصیت‌های مختلفی برخورد می‌کند که هر کدام نمادی از دیدگاه‌های متفاوت هستند. او در ابتدا با کفچه‌ماهی‌هایی آشنا می‌شود که مانند ماهی‌های جویبار معتقدند دنیا همان جایی است که در آن زندگی می‌کنند. اما ماهی‌سیاه که با آن‌ها موافق نیست به راه می‌افتد و در مسیر با مارمولک دانا آشنا می‌شود. او ماهی‌سیاه را از خطرهای مسیر و حضور مرغ سقا آگاه می‌کند و خنجری کوچک به او هدیه می‌دهد. ماهی‌سیاه در طول مسیر، چیزهایی تازه می‌آموزد. او با آهوی زخمی و ماهی‌ریزه‌ها ملاقات می‌کند. ماهی‌ریزه‌ها بر خلاف او از مرغ سقا می‌ترسند و با او همراه نمی‌شوند. وقتی ماهی‌سیاه و چند تن از ماهی‌ریزه‌ها در حال صحبت بودند، سرپوش سیاهی روی سرشان آمد. آن‌ها متوجه شدند که درون کیسه مرغ سقا گیر کرده‌اند. مرغ سقا به ماهی‌ها وعده داد که اگر ماهی‌سیاه را خفه کنند، آن‌ها را آزاد می‌کند. ماهی‌سیاه، آن‌ها را قانع کرد که نباید این کار را بکنند؛ زیرا مرغ سقا به آن‌ها وعدهٔ دروغ می‌دهد. او خود را به مردن زد تا به دیگر ماهی‌ها ثابت کند که مرغ سقا دروغگو است. سقا ماهی‌ریزه‌ها را می بلعد؛ اما ماهی‌سیاه با خنجر خود، کیسهٔ مرغ سقا را شکافت و بیرون پرید. او به راه خود ادامه داد تا به دریا رسید. ماهی‌سیاه روی آب آمد و مدتی از گرمای آفتاب لذت برد؛ اما خیلی زود، گرفتار مرغ ماهی‌خوار شد. ماهی‌سیاه حیله‌ای تازه به کار گرفت. او به مرغ ماهی‌خوار گفت: همین حالا من را قورت بده. چون من از آن ماهی‌هایی هستم که بعد از مردن، بدنم پر از زهر می‌شود. بعد خودش را به مردن زد. همین‌که ماهی‌خوار دهانش را باز کرد تا از ماهی بپرسد که هنوز جانی دارد یا نه؟ ماهی‌سیاه از منقارش افتاد؛ اما دوباره در چنگ ماهی‌خوار افتاد و این‌بار ماهی‌خوار او را قورت داد. او در شکم ماهی‌خوار ماهی‌ریزه‌ای را دید. به او گفت: من می‌خواهم ماهی‌خوار را بکشم؛ اما اول از تو می‌خواهم که از این‌جا بروی. من مرغ ماهی‌خوار را قلقلک می‌دهم تا تو از دهانش خارج شوی. ماهی‌ریزه از شکم مرغ ماهی‌خوار بیرون آمد. مدتی بعد ماهی‌خوار فریادزنان به آب افتاد و از حرکت باز ایستاد؛ اما هرگز خبری از ماهی‌سیاه کوچولو نشد. وقتی مادر بزرگ قصهٔ ماهی‌سیاه را برای بچه‌هایش تعریف می‌کند، ماهی سرخ کوچکی با نگاهی پر از انگیزه به آسمان خیره می‌شود و تصمیم می‌گیرد که ادامه دهندهٔ راه او باشد.

تحلیل شخصیت ماهی سیاه کوچولو

الف) نیازهای اساسی

ماهی سیاه کوچولو در دنیای محدودی در اعماق دریا زندگی می‌کند، جایی که احساس می‌کند امنیت و بقا در آن تضمین شده است. با این حال، او به تدریج به این نتیجه می‌رسد که در این مکان از آزادی‌های مشروع خبری نیست، لذا برای زندگی و رشد نیاز به آگاهی و سفر دارد. او تصمیم می‌گیرد به بیرون از این دنیای محدود سفر کند و دنیای بزرگ‌تری را کشف کند، حتی اگر این اقدام تهدیدات زیادی برای بقای او ایجاد کند. زندگی روزمره دیگر برای او جذابیت ندارد. ماهی‌سیاه در بخشی از داستان به معنای زندگی خود شک می‌کند و می‌گوید:

«می‌خواهم راه بیفتم و بروم ببینم جاهای دیگر چه خبرهایی هست. ممکن است فکر کنی که یک کسی این حرف‌ها را به من یاد داده؛ اما بدان که من، خودم خیلی وقت است در این فکرم. البته خیلی چیزها هم از این و آن یاد گرفته‌ام. مثلاً این را فهمیده‌ام که بیشتر ماهی‌ها، موقع پیری شکایت می‌کنند که زندگیشان را بی‌خودی تلف کرده‌اند. من

می‌خواهم بدانم که راستی راستی، زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جا، هی بروی و برگردی تا پیر بشوی و دیگر هیچ، یا اینکه طور دیگری هم توی دنیا می‌شود زندگی کرد؟» (بهرنگی، ۱۳۸۶: ۲۸۵).

ماهی‌سیاه، شخصیتی کنجکاو، پرسشگر و عصیانگر دارد. او به‌طور طبیعی در جست‌وجوی دنیایی گسترده‌تر است که بتواند در آن، بدون محدودیت و کنترل‌های محیطی به زندگی خود ادامه دهد. آزادی برای او، تنها یک نیاز زیستی نیست؛ بلکه یک نیاز روانی است. او احساس می‌کند تنها زمانی می‌تواند از زندگی خود لذت ببرد که بتواند انتخاب‌های خود را به‌طور مستقل انجام دهد و خود را در دنیای جدید آزمایش کند. او می‌داند که برای تحقق آزادی واقعی، باید از مرزهای شناخته‌شده عبورکند و با دنیای ناشناخته روبه‌رو شود. «داستان ماهی‌سیاه، قصهٔ بیداری قهرمان درون است که در بن‌مایهٔ سفر با تحقق آرزوی قهرمان بازنمایی می‌شود» (قاسم‌زاده، ۱۳۹۵: ۷۲). داستان *ماهی سیاه کوچولو*، استعارهٔ تلاش برای رسیدن به آزادی های فردی و رهایی جامعه از استبداد جهل و انحصار جامعهٔ بسته است. او الگویی برای کسانی می شود که می‌خواهند زیر بار مسئولیت انتخاب خویش به آگاهی و آزادی برسند.

در نظریهٔ انتخاب، نیاز به قدرت به معنای دستیابی به تسلط بر زندگی است. ماهی‌سیاه در جست‌وجوی قدرت به معنای تسلط بر خود و تصمیمات فردی است. او نشان می‌دهد که برای قدرت درون‌ساز اهمیت زیادی قائل است. ماهی سیاه قدرت را به‌عنوان توانایی انجام انتخاب‌های مستقل، حرکت به سوی آزادی و کشف تجربه‌های جدید می‌بیند. در واقع، قدرت برای او به معنای توانایی داشتن اراده و خودمختاری در جهت رشد و تغییر است تا تسلط بر دیگران یا محیط بیرونی. او در مسیر، از موانع مختلفی عبور می‌کند و تصمیم می‌گیرد که به جای پیروی از دیگران، خود مسیر زندگی‌اش را تعیین کند. این انتخاب نشان‌دهندهٔ تمایل او به کسب قدرت شخصی است. او هرگز دوست ندارد در نقش یک موجود ناتوان به زندگی ادامه دهد؛ بلکه می‌خواهد بر اساس ارادهٔ خود تصمیم بگیرد. او در جست‌وجوی معنای زندگی است و از بیان سؤالات فلسفی و عمیق نمی‌هراسد.

ماهی‌سیاه و دیگر ماهیان در تأمین نیازهای اساسی چون نیاز به بقا و امنیت و حتی نیاز به عشق و تعلق مشکلی ندارند؛ اما در تأمین نیاز به قدرت و پیشرفت و آزادی عاجزند؛ زیرا مجبورند در محیطی زندگی کنند که قواعد زیستن در آن تحمیلی است؛ اما برای ماهی سیاه کوچولو ارضای این نیازها کافی نبود. او باور داشت که زندگی در محیط محدود، ممکن است نوعی مرگ تدریجی باشد. به‌همین دلیل، در جست‌وجوی آزادی است. در نتیجه، او با آگاهی از خطرهای احتمالی به راه می‌افتد و از دنیای کوچک و بسته‌ای که در آن محصور بود، فرار می‌کند تا دنیای بزرگ‌تر و جهان مطلوب‌تری را تجربه کند. ارضای نیازهای اساسی چون نیاز به پیشرفت و نیاز به آزادی، تنها در سفر محقق می شود. زندگی در برکهٔ محدود و محصور با قدرت انتخاب و آزادی منافات داشت. او نشان داد که آزادی و پیشرفت هر فرد به انتخاب‌هایش بستگی دارد. او در گفت‌وگوهایش با سایر ماهی‌ها، نشان می‌دهد به زندگی در جمعی که تلاشی برای تغییر نمی‌کند، احساس تعلق نمی‌کند. این موضوع در مواجهه با پیشنهاد ماهی‌ریزه‌ها مشهود است؛ چرا که آن‌ها به او پیشنهاد می‌دهند در گروه باقی بماند؛ اما او تمایلی به پیوستن به گروه ندارد. در این نگرش خواه و ناخواه عوامل بیرونی و قوانین استبدادی و انحصاری حاکم است و خو گرفتن در چنین فضایی، قدرت انتخاب و مسئولیت‌پذیری را از فرد سلب می‌کند. ماهی‌سیاه به دنبال آزادی و قدرت است. جست‌وجو برای آزادی در حقیقت تلاش برای رهایی از محدودیت‌ها و رسیدن به بقا و امنیت، قدرت و آزادی در دنیای وسیع‌تر است. او به مخاطبان نشان می‌دهد که تنها در پرتو انتخاب‌های آزادانه می‌توان به رشد و پیشرفت و تحقق این نیاز اساسی رسید.

ب) دنیای مطلوب

دنیای مطلوب ماهی‌سیاه، جهانی ناشناخته و پر از فرصت‌های تازه برای معنا دادن به زندگی است. دنیای مطلوب او با جهان اطرافش در تضاد است. او در دنیای مطلوبش می‌تواند به پرسش‌های خود پاسخ دهد و به جای تقلید کورکورانه از دیگران، مسیر خود را انتخاب کند. او در ابتدا با طرح پرسشی چون: «راستی، زندگی یعنی اینکه تو یک تکه جا، هی بروی و برگردی تا پیر شوی و دیگر هیچ، یا اینکه طور دیگری هم توی دنیا می‌شود زندگی کرد؟» (بهرنگی،۱۳۸۶: ۲۸۵). به معنای زندگی که بزرگ‌ترها برایش تعریف کرده‌اند، شک می‌کند و آمادهٔ حرکت برای سفر به دنیای ناشناخته‌ها می‌شود. این پرسش، نشانه‌ای از تفاوت دنیای مطلوب ذهنی او با جهان بیرون است.

ماهی‌سیاه در این مسیر، با شخصیت‌های دیگر آشنا می‌شود. او با هر تجربه پخته‌تر می‌شود و به درکی عمیق‌تر از واقعیت می‌رسد. برای او کشته شدن در این راه، عامل بازدارنده‌ای نیست؛ زیرا هدف او از این سفر آن است که به نسل‌های بعد از خود نشان دهد که برای به دست آوردن آزادی خویش، تلاش کنند. دنیای مطلوب ماهی‌سیاه مکان فیزیکی نیست؛ بلکه ساختن معنایی تازه و استعاری برای زندگی است. او در پی آن است که دنیایی بسازد که در آن ماهی‌ها جرأت پرسش، تجربه و ایجاد تغییر داشته باشند. در پایان داستان، این امر با ایجاد خودآگاهی در شخصیت بچه‌ماهی‌ها محقق می‌شود.

ج) واقعیت‌گرایی و مسئولیت‌پذیری

از نظر گلسر، فردی واقعیت‌پذیر است که بتواند تفاوت میان جهان واقعی و تصاویر ذهنی مطلوب خود را تشخیص دهد و میان خواسته‌ها و امکانات موجود، تعادل منطقی برقرار کند. فرد واقعیت‌پذیر، مسئولیت رفتارهای خود را می‌پذیرد و برای رسیدن به اهدافش تلاش می‌کند. ماهی‌سیاه برخلاف بسیاری از ماهی‌های جویبار که در ناآگاهی به سر می‌برند، تصمیم می‌گیرد که به سوی آگاهی حرکت کند. او با وجود اینکه شخصیتی رؤیاپرداز است و ذهنی آرمان‌گرا دارد، از پذیرش واقعیت‌ها غافل نمی‌شود و در رویارویی با تهدیداتی چون مرغ ماهی‌خوار و مرغ سقا آن‌ها را انکار نمی‌کند. حرکت او به سوی رودخانه ناشی از درک عمیق و واقع‌بینانهٔ او نسبت به وضعیت و نیاز به یافتن پاسخی برای حل تعارضات درونی است.

ماهی‌سیاه از ابتدای داستان، به جای پذیرش افکار محدود دیگران و تقلید از آن‌ها با نگاهی نقادانه، واقعیت تحمیلی جامعهٔ بسته را به چالش می کشاند و به دنبال چرایی زندگی می‌گردد. این پرسش‌گری هستی‌شناسانه، نشانه‌ای از واقع‌گرایی فکری اوست. او واقعیت پیچیدهٔ جهان بیرون را تحمل می‌کند تا به درک واقع‌بینانه‌تری نسبت به زندگی برسد. نمونه‌ای از واقعیت‌پذیری او را می‌توان در لحظهٔ اسارت در منقار مرغ ماهی‌خوار مشاهده کرد. او با درک درست اوضاع، از راهبرد فکری استفاده می‌کند تا نقشه‌ای برای رهایی خود طرح کند. این رفتار نشانه‌ای از پذیرش واقعیت و تلاش برای تغییر است. ماهی‌سیاه به خوبی می‌داند که تنها خودش مسئول زندگی خویش است. او انتخاب می‌کند که از فضای امن جویبار خارج شود و پیامد این انتخاب را می‌پذیرد. او هرگز از زیر بار مسئولیت انتخاب‌هایش شانه خالی نمی‌کند. خروج او از محدودهٔ جویبار، تصمیمی ساده و شخصی نیست؛ بلکه انتخابی مبتنی بر دغدغه‌مندی و آمادگی برای پذیرش پیامدهای احتمالی است. او می‌داند که در طول مسیر با موانع بسیاری روبه‌رو خواهد شد. هدف او از این سفر علاوه بر ارضای حس کنجکاوی، کشف حقیقت و انتقال آن به دیگران است. او در طول داستان، به جای تقلید از دیگران، آگاهانه عمل می‌کند. این سطح از مسئولیت‌پذیری او را به یک الگوی تربیتی و روان‌شناختی تبدیل می‌کند که در چهارچوب نظریهٔ انتخاب، نمونه‌ای متعادل از انسان انتخابگر و مسئول است.

تحلیل شخصیت مادر ماهی‌سیاه کوچولو

الف) نیازهای اساسی

مادر شخصیتی محافظه‌کار دارد. نیاز به بقا و امنیت برای او حیاتی است. از نظر مادر، بقا به معنای جلوگیری از آسیب‌های فیزیکی و روانی است. او از رفتن فرزندش به دنیای وسیع‌تر جلوگیری می‌کند. مادر در تلاش است تا ماهی‌سیاه را در دنیای امن و کنترل‌شده خود نگه دارد. این محدودیت‌ها ماهی‌سیاه را می‌آزارد. مادر از زندگی یک‌نواخت خود، رضایت دارد. برای او لذت به معنای محیط آرامی است که در آن زندگی می‌کند. به‌همین دلیل برایش غیرقابل پذیرش است که ماهی‌سیاه به دنبال کسب تجربه‌های جدید باشد. این امر باعث می‌شود که او نسبت به نیازهای اساسی والا و استعلایی چون نیاز به آزادی و پیشرفت بی‌توجه باشد. مادر احساس می‌کند در صورتی می‌تواند احساس امنیت و آرامش داشته باشد که او و فرزندش در دنیای آشنا و کنترل‌شده و بی خطر باقی بمانند. او نمی‌خواهد ماهی‌سیاه خودمختار باشد؛ زیرا این امر به معنای از دست دادن یک‌پارچگی عاطفی است.

نیاز به آزادی به معنای داشتن اختیار و توانایی انتخاب مسیر زندگی است. برای او، نیاز به آزادی در تضاد با نیاز به امنیت است. مادر نمی‌تواند به‌راحتی به فرزندش اجازه دهد که وارد دنیای ناشناخته شود؛ زیرا این اقدام را تهدیدی برای امنیت و بقای او می‌داند. در جایی از داستان، وقتی ماهی‌سیاه کوچولو از مادر می‌خواهد که به او بپیوندد تا با یک‌دیگر به دنیای بزرگ‌تر بروند؛ اما او تمایلی به جستجو و کسب تجربه‌های جدید ندارد. این امر نشان‌دهندهٔ آن است که او به تفریح در مفهوم جست‌وجو و کشف دنیای جدید توجهی ندارد. رفتار مادر، می‌تواند نشان‌دهندهٔ ترس او از تنهایی و بی‌توجهی به نیازهای خود باشد. تلاش او برای محافظت از فرزند نشان‌دهندهٔ نیاز به تعلق و حفظ روابط خانوادگی است. او نگران است که تغییر در وضعیت زندگی فرزندش، به روابط آن‌ها آسیب بزند و او را از دنیای امن خانواده جدا کند. او بیش از آنکه به نیازهای فرزند خود توجه کند، به نیاز خود توجه دارد. نیاز به کنترل و قدرت، می‌تواند به وابستگی روانی تبدیل شود؛ زیرا مادر احساس می‌کند که تنها در صورت کنترل زندگی فرزندش می‌تواند به او عشق دهد. از دیگر سو، مادر نمایندهٔ افرادی است که زیستن در جامعهٔ بسته و قواعد تحمیلی آن را پذیرفته اند و معتقدند کنترلی بر آینده و سرنوشت خویش ندارند و امکان کنشگری برای تحول برای شان میسر نیست.

ب) دنیای مطلوب

برای مادر، جویبار، تمام جهان است. از نظر او محیط بیرون، ناشناخته و خطرناک است. در دنیای مطلوب او، ماهی‌سیاه باید مطابق ارزش‌ها و خواسته‌های پیشینیان زندگی کند. وجود فرزندی چون ماهی‌سیاه با نیازها و دنیای مطلوب مادر در تضاد است. او جهان آرمانی خود را بدون تغییر تصور می‌کند. هر حرکتی به‌سوی دنیای ناشناخته می‌تواند آرامش ذهنی او را بر هم بزند. وقتی ماهی‌سیاه تصمیم به سفر می‌گیرد، مادر احساس می‌کند که دنیای مطلوبش درحال فروپاشی است. دنیای مطلوب مادر با حفظ سنت‌های پیشینیان و تقلید از ماهی‌های باتجربه‌تر تعریف می‌شود.

ج) واقعیت‌گرایی و مسئولیت‌پذیری

مادر تصویری از دنیای بزرگ‌تر در ذهن ندارد. اگر زمانی هم به آن فکر کرده باشد، آن را خطرناک، مبهم و غیرقابل اعتماد می‌داند. او واقعیت را همان چیزی می‌داند که خود تجربه کرده است و یا ارزش‌هایی که به او آموزش داده‌اند. برای او تجربه و کشف ناشناخته‌ها اهمیتی ندارد. مادر به جای کنجکاوی دربارهٔ دنیای بیرون، آن را انکار می‌کند. دنیای مادر بر پایهٔ ترس استوار است؛ نه بر اساس واقعیت عینی. بخشی از تعریف واقعیت‌پذیری در نظریهٔ گلسر آن است که شخص بتواند دیدگاه متفاوت دیگران را بشنود و واقعیت‌های متنوع را به رسمیت بشناسد. مادر این دیدگاه را نمی‌پذیرد. او تلاش می‌کند با دادن احساس ترس و نگرانی به فرزندش، او را از این سفر منصرف کند.

مادر در پی آن است که از فرزند خود در برابر خطرات احتمالی مراقبت کند. این امر ریشه در ترس‌ها و باورهای او دارد. باورهای سنتی، مانع درک صحیح مادر از استقلال و انتخاب آزاد فرزند می‌شود. احساس کنترل‌گری مادر با سرکوب خواسته‌های فرزند همراه است. مادر در پی آن است که علاوه‌بر مسئولیت‌های خود، مسئولیت انتخاب‌های فرزندش را نیز بر عهده گیرد. این همان جایی است که ماهی‌سیاه در برابر خواسته‌های کنترل‌گرایانه مادر و منع دست یابی به آزادی‌های مشروع فردی می‌ایستد؛ اما مادر با انتقال احساساتی چون ترس و دلهره قصد منصرف کردن فرزند را دارد. این درحالی است که او به عنوان والد، باید به فرزند خود مسئولیت‌پذیری را آموزش دهد. مسئولیت‌پذیری مادر ظاهری از محبت دارد؛ اما این نوع از مسئولیت‌پذیری، آزادی فرزند را محدود می‌کند و پیامد عاطفی و روانی آزاردهنده‌ای به دنبال دارد.

نتیجه‌گیری

برای صمد بهرنگی داستان کوتاه، کلید ورود به دنیای حزبی و بیان ایده‌های فکری و بازنمایی استعارهٔ سیاسی است. در این مسیر، برای او شخصیت‌های اصلی داستان کوتاه نقشی حیاتی دارند. یکی از مشخصه‌های اصلی بهرنگی در شخصیت‌پردازی، انتخاب شخصیت‌هایی مستقل و آزاداندیش است که در برابر جمود و رکود جامعه عصیان می‌کنند و بجای انزوا و قبول ضعف و ایستایی، با خطرپذیری و انتخابگری، مسئولانه راهی به‌سوی تحقق نیاز به آزادی و ارضای نیاز به پیشرفت می‌گشایند. آن‌ها با وجود اوضاع سخت اجتماعی و خانوادگی، از واقعیت زندگی فردی و اجتماعی نمی‌گریزند؛ اما برای تغییر وضع ناپسند موجود و رسیدن به دنیای مطلوب خویش از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کنند. برای قهرمانان داستان‌های بهرنگی، ارضای نیازهای اساسی اولیه بدون ارضای نیاز به آزادی و پیشرفت بی‌ارزش و ملال‌آور است، لذا خوی مبارزه‌طلبانه و اعتراضی و انتقادی را بر منش منفعت‌طلبانه و سکوت پیشگی ترجیح می‌دهند. آن‌ها در تمام طول زندگی خود برای رسیدن به دنیای مطلوبشان تلاش می‌کنند. هر یک از شخصیت‌ها بر اساس تصاویر دنیای مطلوب خود دست به انتخاب رفتار می‌زنند. قهرمانان بهرنگی تصویری روشن از دنیایی آرمانی دارند. انتخاب آگاهانهٔ رفتار از سوی شخصیت‌ها به سوی دنیای مطلوبشان، انگیزهٔ اصلی حرکت و مبارزه آن‌هاست.

تعداد قابل توجهی از قهرمانان داستان‌های بهرنگی کودکان هستند. آن‌ها نیز مانند بزرگسال، واقع‌گرایند؛ اما مانند بزرگسالان توانایی ارائهٔ راه حل منطقی را برای گذر از چالش‌های موجود ندارند. به همین دلیل، آن‌ها برای رهایی از چالش‌های زندگی خود، گاهی به دنیای خیالی پناه می‌برند. سفر به دنیای خیالی به کودکان کمک می‌کند تا تحمل بیشتری برای پذیرش و درک واقعیت‌های موجود داشته باشند. آن‌ها از این طریق، رفتار خود را مدیریت می‌کنند تا سلامت روان خود را حفظ کنند. لذا در فرایند سفر به رشد تدریجی برای فهم واقعیت و پذیرش مسئولیت‌های شخصی و اجتماعی می‌رسند. این ویژگی در نظریهٔ گلسر نقطهٔ قوت فرد سالم از نظر روانی است.

از دیگر ویژگی‌های شخصیت‌پردازی بهرنگی، انتخاب تیپ‌های مظلوم؛ ولیکن انقلابی از طبقات متوسط و گاه فرودست جامعه است که در پی بهبود اوضاع و نادیده گرفتن ساختار طبقاتی اجتماع‌اند. تمایل به ساختارشکنی در شخصیت‌های محوری داستان‌های او، برایند نگرش انتقادی و عصیانگرانهٔ خود او به جامعه‌ای است که طبقات برخوردار با ایجاد فضای استبدادی و انحصارطلبانه، افراد را با نیازهای اولیه چون «نیاز به بقا»، «عشق و تعلق» و «تفریح» سرگرم کرده تا هیچگاه در پی برآورده شدن نیازهای اساسی استعلایی چون نیاز به آزادی و نیاز به قدرت و پیشرفت نباشند. به دیگر سخن، شخصیت‌های محوری داستان‌های کوتاه برگزیده از بهرنگی نشان می‌دهند که آنان بیشتر به دنبال ارضای

نیازهای استعلایی؛ یعنی نیاز به قدرت و پیشرفت و نیاز به آزادی دست به کنشگری می‌زنند و دنیای مطلوب آن‌ها دنیایی عاری از استبداد و بی‌عدالتی و ناظر بر تحقق همه نیازهای اساسی است. شخصیت‌های اصلی داستان‌های بهرنگی ایستا نیستند؛ بلکه در مقابل یک مسیر دوسویه متعهد و ملتزم به انتخاب و سفر هستند. آن‌ها در مسیر سفر چرخشی؛ یعنی خروج از دنیای خوگرفته کودکی و ورود به دنیای ناشناختهٔ وسیع و سپس بازگشت به دنیای پیشین، به تدریج متحول می‌شوند و به کمک و راهنمایی یاریگران هم مسئولیت پذیر می‌شوند و هم راه دست‌یابی به آزادی و پیشرفت را می آموزند.

بنابراین، شخصیت‌های داستان‌های بهرنگی لزوماً نمایندهٔ یک تیپ از افراد جامعه نیستند؛ بلکه آن‌ها شخصیت‌هایی خطرپذیر و کنشگر حامل مفاهیمی سیاسی- اجتماعی برای بازنمایی جهان نگری حزبی و مرامی نویسنده برای سرنوشت و آیندهٔ اجتماعی‌اند؛ چنانکه ماهی‌سیاه کوچولو نماد آگاهی اجتماعی و آزادی‌خواهی و مرغ ماهی‌خوار نماد طبقهٔ قدرت و سرکوبگراند.

حامی مالی
این اثر حامی مالی نداشته است.

سهم نویسندگان در پژوهش
تمامی مراحل توسط نویسندگان نگارش و تحلیل شده است و سهم برابر دارند.

تضاد منافع
نویسندگان اعلام می‌دارند که هیچ تضاد منافعی در رابطه با نویسندگی و یا انتشار این مقاله ندارند.

تقدیر و تشکر
نویسندگان مراتب تشکر و قدردانی خود را از تمامی افرادی که در انجام این پژوهش یاری‌رسان بودند، به‌ویژه آنانی که در ارزیابی و ارتقای کیفیت مقاله نقش مؤثری داشتند، ابراز می‌دارند.

منابع

اوکانر، فرانک. (۱۳۸۱). *صدای تنها (مطالعه و تحلیل ساختاری داستان کوتاه)*. ترجمهٔ شهلا فیلسوفی، تهران: نشر اشاره.

بهرنگی، صمد. (۱۳۸۶). *متن کامل قصه‌های صمد بهرنگی*. سمنان: نشر خلاق.

درویشیان، علی‌اشرف. (۱۳۵۶). *صمد جاودانه شد*. تهران: نشر شباهنگ.

درویشیان، علی‌اشرف. (۱۳۸۰). *یادمان صمد بهرنگی*. تهران: نشر کتاب و فرهنگ.

دوران، بهناز. (۱۳۸۲). عقدهٔ ادیپ در آثار صمد بهرنگی. *ماهنامهٔ کتاب ماه کودک و نوجوان*، ۶ (۱۲)، ۲۰۳-۲۰۵.

سرمدی، زینب و تراب جنگی قهرمان. (۱۳۹۵). نقش و کارکرد داستانی قهرمانان، شریران و یاریگران در قصه‌های صمد بهرنگی بر اساس نظریهٔ پراپ. *نشریهٔ مطالعات نقد ادبی*، ۴۴، ۸۱- ۱۰۸.

عبدالله‌زاده برزو، راحله و ریحانی، محمد. (۱۳۹۸). *نقد کهن‌الگویی سفر قهرمان در داستان ماهی‌سیاه کوچولو بر اساس نظریه کمپبل و پیرسون. نشریه مطالعات ادبیات کودک*، ۱۰ (۱)، ۱۰۱-۱۲۲.

قاسم‌زاده، سیدعلی. (۱۳۹۵). کیفیت بیداری قهرمان درون در داستان *ماهی سیاه کوچولو*. *مجلهٔ ادبیات پارسی معاصر*، ۶ (۳)، ۵۵-۷۵.

گلسر، ویلیام. (۱۳۹۰). *تئوری انتخاب (درآمدی بر روان‌شناسی امید)*. ترجمهٔ علی صاحبی. تهران: نشر سایهٔ سخن.

محمدی، محمدهادی و عباسی، علی. (۱۳۸۱). *صمد ساختار یک اسطوره*. چاپ اول، تهران: نشر چیستا.

محمدی، محمد. (۱۳۷۸). *فانتزی در ادبیات کودکان*. چاپ اول، تهران: نشر روزگار.

References

Abdollahzadeh Borzou, R., & Rihani, M. (2019). Archetypal criticism of the hero's journey in the story The Little Black Fish based on Campbell and Pearson's theory. *Children's Literature Studies Journal*, 10(1), 101-122. [In Persian]

Behrangi, S. (2007). *The complete collection of Samad Behrangi's stories*. Khalagh Publishing. [In Persian]

Darvishian, A. A. (1977). *Samad became eternal*. Shabahang Publishing. [In Persian]

Darvishian, A. A. (2001). *In memory of Samad Behrangi*. Ketab va Farhang Publishing. [In Persian]

Doran, B. (2003). The Oedipus complex in the works of Samad Behrangi. *Monthly Book of the Month for Children and Adolescents*, 6(12), 203-205. [In Persian]

Ghasemzadeh, S. A. (2016). The quality of awakening of the inner hero in the story The Little Black Fish. *Contemporary Persian Literature Journal*, 6(3), 55-75. [In Persian]

Glasser, W. (2011). *Choice theory: An introduction to the psychology of hope* (A. Sahebi, Trans.). Sayeh-ye Sokhan Publishing. [In Persian]

Mohammadi, M. (1999). *Fantasy in children's literature* (1st ed.). Roozgar Publishing. [In Persian]

Mohammadi, M. H., & Abbasi, A. (2002). *Samad: The structure of a myth* (1st ed.). Chista Publishing. [In Persian]

O'Connor, F. (2002). *The lonely voice: A study and structural analysis of the short story* (S. Filsoufi, Trans.). Eshareh Publishing. [In Persian]

Sarmadi, Z., & Torab Jangi Ghahraman. (2016). The role and narrative function of heroes, villains, and helpers in Samad Behrangi's tales based on Propp's theory. *Literary Criticism Studies Journal*, 44, 81-108. [In Persian]